



## مفهوم باز آفرینی شهری در نظر و عمل گفت و گو با دکتر سید محسن حبیبی

مصاحبه کنندگان: علی الجنایان- زهره دودانگه

### • با این تعریف تفاوت Urban Regeneratio و Urban Renaissance در چیست؟

بازآفرینی شهری و نوزایی شهری یک تفاوت عمده با هم دارند؛ در نوزایی شهری اصراری بر حفظ کالبد نیست، برای مثال Urban Village از مظاهر کارهای ریچارد راجرز در نوزایی شهری است که در قالب آن یک مکان جدید به وجود می‌آید. در بازآفرینی شهری با حفظ فضاهای کالبدی روستاها و محله‌های تاریخی بر تشابهات کالبدی و ظاهری آنها تاکید می‌شود؛ درحالیکه در نوزایی شهری تشابهات، حفظ و تکرار مظاهر کالبدی اهمیت ندارد بلکه حفظ روحیه مهم است. به طور کلی بازآفرینی دمیدن روح جدید در کالبد کهن است. کاونت گاردن<sup>۱</sup> و محله سوهو<sup>۲</sup> در لندن نمونه‌هایی از بازآفرینی شهری هستند، در این محله‌ها کالبد حفظ شده ولی عملکرد تغییر کرده است. در حالی که در محله له‌ال<sup>۳</sup> پاریس رویکرد نوزایی شهری حاکم است چرا که محله حذف شده و موجودی دیگر به جای آن نشسته است.

### • فرآیند باز آفرینی در عرصه‌های مختلف (روستاها، ادغام شده، بافت تاریخی، بافت فرسوده، سکونتگاه غیررسمی و...) چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟

بازآفرینی به معنی ایجاد یک مظهر و به همین دلیل ماهیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دارد. یک جسم یا کالبد در جای خود قرار دارد ولی بلا استفاده مانده است؛ مقصود ما از بازآفرینی، استفاده مجدد از این کالبد است. این اشتباه است که در فرآیند بازآفرینی تنها به کالبد و شکل اهمیت دهیم؛ در حالی که جانی که قرار است در آن کالبد دمیده شود بسیار مهم است. برای مثال زمانی که یک مجموعه خانه‌های قدیمی تبدیل به دانشگاه می‌شود می‌تواند به عنوان کارکرد جدید قابل قبولی در کالبد قدیمی جای گیرد؛ ولی تبدیل یک خانه قدیمی به یک هتل پنج ستاره در صورتی می‌تواند درست باشد که

### • تعریف شما از باز آفرینی شهری چیست؟

مقصود از واژه بازآفرینی یا Regeneration به وجود آمدن یک نسل جدید است. با مثالی می‌توان این امر را روشن‌تر بیان کرد؛ هر فردی از نظر شکل، حرکات، رفتار، شیوه راه رفتن، حرف زدن و ... شبیه پدر، مادر، پدربزرگ یا مادربزرگ خود است، اما با وجود همه شباهت‌ها، شخصی منحصره‌فرد است. به بیان دیگر ممکن است کالبد و ظاهر فرد، تداعی کننده فرد دیگری باشد اما آن شخص فردی دیگر در نسل سوم خانواده بوده و رفتار، گفتار، تفکرات و هنجارهای منحصره‌فردی دارد. این امر به معنای آن است که فرد Regenerate شده است. در یک مرکز کهن شهری نیز ممکن است عناصر کالبدی متعلق به سصد سال پیش باشد، ولی رفتارهای این مرکز شهری به آن دوره تعلق ندارد و Regenerate شده است. به عبارت دیگر این مرکز شهری معاصر سازی شده و با حفظ ویژگی‌های شکلی، اندامین و ریخت‌شناسانه، با تغییر رفتار و اندیشه، فرزند زمان خودش است؛ یعنی ظرف یگانه‌ای است که در آن مظهر دیگری ریخته شده است. با این تعریف انسان و شهر هر دو با مظهرشان شناخته می‌شوند. زمانی که با انسانی مواجه می‌شویم ابتدا ظاهر او را درک می‌کنیم؛ اما سپس رفتار، هنجار، گفتار و اندیشه اوست که ماهیتش را برای ما مشخص می‌کند. شهر نیز چنین است. بازآفرینی شهری که می‌توان آن را معادل عبارت Urban Regeneration دانست که به معنی آفرینش مجدد است؛ یعنی روح دیگری در کالبد بنا، مجموعه یا بافت دمیده شده است. برای مثال یک خانه تاریخی را حفظ و با دقت آن را مرمت می‌کنیم؛ ولی به محض آنکه روح دیگری در آن دمیده می‌شود تغییری بنیادین می‌کند. برای مثال خانه بروجردی‌ها می‌تواند عملکرد رستوران یا هتل داشته باشد یا خانه رسولیان یزد به دانشکده معماری و شهرسازی تبدیل شود. در واقع کالبد حفظ شده و رفتارها و هنجارهای بنا تغییر می‌کند.

۱-Covent Garden  
۲-Soho  
۳-Les-Halles

سازمان کارکردی جدید با ظرفیت‌های کالبدی و سازه‌های ساختمانی و تاسیساتی بنا سازگار باشد، در این حالت خدمات ویژه در احترام به این خصوصیات عرضه خواهند شد. بنابراین چگونگی دمیدن روح جدید به کالبد قدیمی اهمیتی دو چندان می‌یابد. اگر ظرف و مظروف با هم سازگاری داشته باشند در هر عرصه‌ای و هر شرایطی، کار موفق خواهد بود، ولی اگر مظروف از ظرف سرریز کند پاسخ نادرست خواهد بود و به تلاشی صرف می‌انجامد. نکته مهم دیگر در بازآفرینی توجه به زمینه به مثابه مظروف است. این زمینه علاوه بر کالبد، شامل آدمیانی نیز می‌شود که در آنجا زندگی می‌کنند و حیات مدنی فضای موجود را سبب می‌شوند. معمولاً نقش تعیین کننده زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در فرآیند برنامه‌ها، طرح‌ها و اقدامات بازآفرینی در نظر گرفته نمی‌شود و به همین دلیل به هنگام اجرای طرح یا ساکنان مجبور به ترک محل زندگی‌شان می‌شوند و یا در صورت ماندن به سبب زمینه‌های نو و ناآشنا، منزوی شده، به شیء تبدیل می‌شوند و شیء شدن آدمی یعنی بی‌تفاوتی نسبت به آنچه در پیرامونش میگذرد و این به معنای فروریزی حیات اجتماعی و زندگی مدنی است. پس باید طرح‌هایی را دنبال کرد که با تعامل و گفت‌وگو با ساکنان شکل گرفته باشند.

#### • به نظر شما بازآفرینی شهری در عرصه عمل میبایست چه فرآیندی را طی کرده و به چه ابعادی توجه نماید؟

یک نکته بسیار مهم در تجربه‌های کشورهای موفق در زمینه بازآفرینی این است که نظری‌های را که ممکن است چارچوب‌های آرمانی داشته باشد به تجربه می‌گذارند و در عمل آن را تکمیل می‌کنند. از دهه هشتاد قرن بیستم میلادی، با شروع این جریان، در کاونت‌گاردن شاهد این هستیم که یک نظریه علمی تجربه نشده در بستر اجرایی تکمیل می‌شود. این فرآیند مولد است و سبب شکل‌گیری انواع مختلف بازآفرینی همچون بازآفرینی فرهنگ مبناء، اقتصاد مبناء، اجتماع محور و دیگر موارد از این دست شده و به دگردیسی و پایایی عرصه‌های عمومی انجامیده است. تجربه‌های حاصل از این فرآیند مجدداً نظریه‌پردازی شده و به کار گرفته می‌شوند و بدین قرار نظریه در عمل اثبات شده و نقاط قوت و ضعف آن مشخص می‌شود. تجربیات حاصل از اقدام مجدداً نظریه را تکمیل میکنند و این رفت و برگشت بین نظر و عمل هر بار باعث تکمیل و بهبود و

انسجام هر دو می‌شود. در کشور ما چنین فرآیندی بین عرصه نظر و عمل وجود ندارد و به ندرت با اقدامی نوسازانه در شهر مواجه میشویم که بر مبنای نظریه باشد. شکی نیست که در کلام و بر روی کاغذ نظریه وجود دارد، ولی در عمل به فراموشی سپرده می‌شود و آن چیزی که بعد از اجرا رخ می‌نماید، آنی نیست که در طرح وجود می‌داشت. علت شکاف عمیق بین نظریه اولیه و چیزی که اجرا شده، این است که باور به نظریه وجود ندارد و تفکر مدرنیستی، آن هم از نوع پنج دهه اول قرن بیستم میلادی، آنقدر قوی است، که با وجود پذیرفتن نظریه، در عمل این ایده‌آل‌های مدرنیستی است که طرح را شکل می‌دهد. این به معنای انقطاع از گذشته است، یعنی اگر هم کالبد پذیرفته شود نوع مداخلات به گونه‌ای است که ماهیت و روح آن را به کلی مسخ می‌کند؛ به دلیل شکاف میان نظر و عمل هیچگاه فرایند از نظر به عمل و بالعکس طی نمی‌شود و این باور وجود ندارد که تجربیات بر اساس نظریات نیست و از تجربیات در تکمیل و توسعه نظریات استفاده نمی‌شود.

#### • شما نگرش محصول‌گرای مدیریت شهری را در تعریف یک شرح خدمات مشخص برای مداخله و اقدام در شهر در یک زمان معین و با یک بودجه معین، رویکرد مناسبی قلمداد می‌کنید؟

این مساله به رویکرد مدرنیسم پنج دهه اول قرن بیستم برمی‌گردد که به محصول فکر می‌کرد. برای مثال لوکوربوزیه به محصول می‌اندیشد که مجموعه مارسی یا چندگر را می‌سازد، اسکار نیمایر به محصول فکر میکند که برازیلیا را می‌سازد، درمورد مسکن هم همینطور بوده است، انبوه‌سازی مسکن بعد از جنگ جهانی دوم یک محصول بود و برای انسان‌هایی که قرار است در آنها زندگی کنند فکری نشده بود. در همه جای دنیا، یک مدیر به محصول فکر می‌کند؛ ولی مهم این است که مشاوره که در کنار مدیر قرار گرفته محصول را چگونه تعریف کند. کار مشاور راهنمایی مدیریت شهری برای طی فرآیند درست است؛ ولی چون این اتفاق نمی‌افتد و محصول هم در نزد کارفرما و هم در نزد مشاور عمده شده و وزن بیشتری می‌یابد، مساله مداخله پیش می‌آید. مداخله بار معنایی آمرانه و مفهوم پنهانی تجاوز را در بردارد؛ بنابراین استفاده از واژه مداخله، طبق تعریفی که شد، کار درستی نیست و بهتر است در حتی گفت‌وگوها و نوشته‌های تخصصی واژه اقدام را جایگزین آن نمود. مداخله یعنی دخالت در یک امر برای

رسیدن به یک محصول. از دهه هشتاد قرن بیستم واژه Intervention به معنی مداخله دیگر کاربست ندارد، و واژه "اقدام" جایگزین آن شده است.

در مداخله، کار انجام می‌شود، محصول هم بدست می‌آید؛ ولی به دلیل اینکه برای تولید این محصول گفت‌وگویی صورت نگرفته است، به ندرت بستر اجتماعی خود را پیدا می‌کند. زیرا مداخله به معنای تحمیل خواسته‌های آمرانه و یکسویه بر زمینه است. بنابراین نتیجه مداخله، یک محصول است و نتیجه اقدام، یک فرآیند.

### • تعریف شما از واژه مشارکت مردمی در فرآیند بازآفرینی شهری چیست؟

مشارکت باب مفاعله، یعنی یک امر دوسویه است؛ یعنی برای مثال من سخن خود را می‌گویم، شما هم دیدگاهتان را می‌گویید، و در نهایت جایی به توافق می‌رسیم. این لزوماً به این معنا نیست که در همه امور با هم به توافق رسیده‌ایم، بلکه در یک موضوع مشخص به توافق می‌رسیم و از این رو با هم مشارکت می‌کنیم. درست مثل ازدواج که پیش از آن برای رسیدن به توافق گفت‌وگو صورت می‌گیرد. در واقع قبل از مشارکت امر مهم‌تری به نام گفت‌وگو وجود دارد که در علوم اجتماعی به آن Discourse می‌گویند. قبل از هر اقدام در مورد امری مشترک باید گفت‌وگو کرد، گفت‌وگویی کاملاً برابر و دوسویه. نه اینکه یک طرف نظراتش را بگوید و طرف دیگر مجبور به پذیرش باشد، زیرا در این صورت مشارکت اتفاق نی‌افتاده است. در مشارکت با "توافق" سروکار داریم نه با "اقناع". وقتی از مشارکت صحبت می‌شود، مدیریت شهری، کارشناس و متخصص، باید شهروندان را به عنوان یک فرد قبول داشته باشند، یعنی بپذیرند که در مقابل آنان، دیگری و دیگری با حق شهروندی حضور دارند و در مورد محله‌شان و مکان خود سخن‌ها دارند. ممکن است علم این دیگری از شهرساز متخصص کمتر باشد، ولی در سایر زمینه‌ها از شهرساز یا مدیر شهری خیلی بیشتر می‌داند؛ زیرا او شهر و محله‌اش را زیسته است، اگر این موضوع پذیرفته شود که دیگری و دیگران حضور دارند آن وقت می‌توان از بازآفرینی شهری یاد کرد.

واژه "دیگران" نشان‌دهنده این است که با کثرت مواجه هستیم و این کثرت بر سختی و پیچیدگی کار می‌افزاید. باید با دیگری گفت‌وگو کرد که با هم تفاوت دارند و اقدام بازآفرینی نیازمند "توافق جمعی" است. این سختی و پیچیدگی کار، باعث می‌شود که مدیران و متخصصان

آن را نادیده بگیرند. در حال حاضر این باور، لاقلاً در میان متخصصان و مدیران، وجود ندارد که بدون در نظر گرفتن دیگران، نمی‌توان به نتیجه‌ای مطلوب رسید، بنابراین مداخله محصول گرا صورت می‌گیرد و نتیجه آن چیزی جز شکست نیست. مثلاً اگر در مورد زیرگذر ولیعصر با مردم گفت‌وگو میشد و دلایل طرح قبل از اجرا به مردم توضیح داده میشد، حتی اگر همین طرح حاضر به اجرا در می‌آمد، وضعیت بسیار بهتری داشت و این میزان از مخالفت در مورد آن نبود. میدان امام حسین و محور ۱۷ شهریور نیز محصول تک‌صدائی و عدم حضور شهروندان است. این پروژه اتفاق شگرفی در سطح شهر است، در میانه یک شهر پر ازدحام و پر از ترافیک سواره یک عرصه وسیع را به عابر پیاده اختصاص دادن کار سترگی است. به لحاظ نظری و روی نقشه این طرح غنی به نظر می‌رسد، ولی مساله آنجاست که قبل از اجرا گفت‌وگو صورت نگرفت. درحالی‌که اگر گفت‌وگو صورت می‌گرفت، چه بسا مردم، بسیاری از اقدامات مورد نظر را در راستای اهداف پروژه انجام می‌دادند و با مدیریت شهری در تعارض قرار نمی‌گرفتند.

**در مداخله، کار انجام می‌شود، محصول هم بدست می‌آید؛ ولی به دلیل اینکه برای تولید این محصول گفت‌وگویی صورت نگرفته است، به ندرت بستر اجتماعی خود را پیدا می‌کند.**

در حال حاضر باید سرمایه‌گذاری اجتماعی بسیار زیادی صورت گیرد تا شاید توافق حاصل شود. بنابراین هم مدیریت شهری و هم کارشناسان باید بپذیرند که شهروند وجود دارد و باید با او گفت‌وگو کنند. بنابراین بحث مشارکت منوط می‌شود به اینکه مدیریت شهری و کارشناس وجود و تاثیر شهروند را قبول داشته باشند، فردیت او را بپذیرند، با او وارد مذاکره شوند و از او طلب مشارکت کند. این رابطه مدیریت شهری با شهروندان به یک قرارداد اجتماعی نیاز دارد و آن قانون است، قانونی که روی آن توافق شود و "حق به شهر" به رسمیت شناخته شود. شکی نیست که این کار زمان می‌خواهد و مستلزم درک صحیح مدیریت شهری از فرآیند انجام کار و تغییرات است.

مدیر شهری باید بپذیرد که ممکن است اقدامی که در چارچوب قرارداد اجتماعی و در گفت‌وگو با مردم تعریف شده، در زمان او شروع شود ولی در زمان مدیران دیگری ادامه پیدا کند و به نتیجه برسد. تغییر روند جریان کار که معمولاً

با تغییر مدیران اتفاق می‌افتد، در حقیقت نادیده گرفتن دیگران است و این موضوع سبب بی‌اعتمادی خواهد شد. رابطه قدرت و فضا از دیدگاه اندیشمندانی مثل فوکو و لوفور همیشه و در همه جای دنیا وجود دارد و این رابطه را حتی در معماری و شهرسازی کهن خود نیز می‌توان دید. میدان توپخانه دوره ناصری در تهران، مرکز پمپیدو در پاریس و ... مثال‌هایی از رابطه قدرت و فضا هستند. مردم فرانسه هنوز کالبد متفاوت مرکز ژرژ پمپیدو را نپذیرفته‌اند، پارک لاویلت که به دستور والرئ ژیسکاردستن (بیستمین رئیس جمهور فرانسه از سال ۱۹۷۴ تا سال ۱۹۸۱) ساخته شد، نمایانگر رابطه قدرت و فضا است. این امری طبیعی است و هر قدرتی در زمان خودش می‌خواهد آثاری به جای بگذارد. ولی مهم شیوه اعمال قدرت و چگونگی تبلور آن در فضا است. این شیوه می‌تواند بسیار رسمی و یک‌سویه از جانب قدرت تحمیل شود و یا به شکلی ظریف‌تر این اتفاق بیافتد، مثلاً رابطه قدرت و فضا را در سایت موزه لوور هم می‌توان مشاهده کرد؛ تبلور قدرت در این فضا همان هرم شیشه‌ای است. در این نمونه، در بطن یک مجموعه تاریخی قدرتمند، یک هرم فوق مدرن جای می‌گیرد. اگر قدرت نبود این کار غیر ممکن بود، بنابراین قدرت همیشه با فضا در رابطه است. حال ممکن است تبلور این قدرت بسیار صریح و خشن باشد و یا بسیار نامحسوس و ظریف. نکته مهم این است که اعمال قدرت می‌تواند با در نظر گرفتن و گفت‌وگو با دیگران صورت گیرد.

در دوره‌های رویکرد غالب در برنامه ریزی شهری، برنامه‌ریزی برای مردم بود (For) که محصول آن نیز مداخله است (Intervention). به این معنا که متخصصان و مدیران با هر ایدئولوژی و طرز فکری برای مردم برنامه‌ریزی می‌کردند. مثال این رویکرد آمرانه و یکسویه در اروپا فراوان است، از کارهای هوسمان گرفته تا معماری و شهرسازی مدرنیستی. در دهه شصت بعد از اینکه مکتب فرانکفورت به رویکرد پوزیتیویسم یکسویه و عقل‌انباری هجوم می‌برد و پایه‌های آن را سست می‌نماید، برنامه‌ریزی با مردم (With) جایگزین رویکرد قبلی می‌شود، که محصول آن اقدام و نتیجه پذیرفتن وجود دیگری است، تمام اقداماتی که تحت عنوان نوسازی اجتماعی، نوسازی فرهنگی، نوسازی کالبدی از دهه شصت به بعد دیده می‌شود، در این تعریف قرار می‌گیرد. از دهه نود به بعد برنامه‌ریزی به وسیله مردم (By) جایگزین تعاریف قبلی می‌شود که در اینجا مدیر و متخصص نقش تسهیل‌گر یا کاتالیست را دارند و مردم

هستند که کار را انجام می‌دهند.

در ایران ما هنوز در مرحله برنامه‌ریزی برای مردم (Planning For) هستیم و هنوز تصور میکنیم که ما به عنوان متخصص یا مدیر شهری قادر هستیم که کار درست را انجام دهیم. ما ازدحام و ترافیک را می‌بینیم و فکر می‌کنیم که در جای پیچیده‌ای مثل میدان امام حسین، بازار شهرستانی و محور ۱۷ شهریور می‌توانیم عرصه‌ای عمومی ایجاد کنیم که مردم در آن راه بروند، قدم بزنند، تفریح کنند، استراحت کنند و از هیاهوی شهر به دور باشند. همه اینها در کلام درست است و نمی‌توان به آن ایرادی گرفت. همیشه عنوان می‌شود که این طرح‌ها برای (For) مردم و رفاه آنان است. اما آنچه اتفاق می‌افتد این است که شهروندان در مقابل یک عمل انجام شده قرار می‌گیرند و بهت‌زده می‌شوند. مردم باور نمی‌کنند و انتظار چنین تغییری را ندارند. حتی در محافل دانشگاهی‌مان هنوز به دانشجویان، برنامه‌ریزی بوسیله مردم، آموزش داده نمی‌شود و به آنان گفته نمی‌شود که باید کاتالیست باشند و نباید نقش خالق را ایفا کنند؛ بلکه خود مخلوقند. این اندیشه در هر ایدئولوژی‌ای قرار گیرد نتیجه کار موفقیت‌آمیز خواهد بود. بنابراین رمز موفقیت هر طرح و اقدامی در شهر توافق با شهروندان است. به این معنا که بپذیریم عقیده‌مان را نمی‌توانیم به یکدیگر تحمیل کنیم و بنابراین می‌باید به دنبال کشف، تقویت و توافق بر روی نقاط مشترکمان باشیم. در زندگی مشترک، یک زن و شوهر ممکن است تا آخر عمرشان بر سر مجموعه‌ای از مسائل با یکدیگر توافق نداشته باشند ولی پذیرفتن فصل مشترک‌ها باعث تداوم رابطه خواهد بود و زندگی ادامه خواهد یافت. اگر توافق روی نقاط مشترک صورت نگیرد رابطه قطع خواهد شد.

### • به نظر شما عرصه‌های همگانی به مثابه نهاد میانجی عرصه خصوصی و دولتی، در فرآیند بازآفرینی چه نقشی دارند؟

عرصه عمومی نهادی است که در آن بین عرصه خصوصی و عرصه دولتی توافق صورت می‌گیرد، بنابراین عرصه‌ای میانجی و موجب کاهش اختلافات دو طرف است. عرصه همگانی فصل مشترک مردم و دولت است که بر روی آن اتفاق دارند. در عرصه خصوصی، مکان و فضا در انحصار نهاد خصوصی است، در عرصه دولتی، مکان و فضا متعلق به نهاد دولتی است. بنابراین عرصه عمومی نقش نهاد میانجی

را خواهد داشت که بسیار قدرتمند و تعیین کننده است. در عرصه عمومی، به منزله عرصه‌ای که سراسر قلمرو توافق است، به محض آنکه یکی از هر دو نهاد یاد شده در صدد اعمال برتری خود باشد، آن عرصه دیگر عمومی نخواهد بود. اگر عرصه خصوصی قدرت خود را تحمیل کند، عرصه عمومی تبدیل به یک فضای لوکس و انتزاعی خواهد شد؛ فضایی که از یک سو تنها یک گروه خاص اجتماعی و یا برندها وارد آن می‌شوند و از سوی دیگر مجموعه‌ای از آدمیان از آن اخراج می‌شوند. در چنین شرایطی، فضا تجاری‌سازی می‌شود و فضایی با این مشخصات دیگر عرصه عمومی نیست. زمانی که دولت سلطه خود را به فضا تحمیل کند، دوباره با یک فضای تجریدی و انتزاعی روبرو خواهیم بود که شهروندان در آن نقشی ندارند.

در دوران نئولیبرالیسم امروزی، دولت و بخش خصوصی به شکلی آرام، لطیف و پنهان به ضرر عرصه عمومی با هم توافق می‌کنند؛ نمونه این مساله توافق بخش خصوصی و بخش دولتی در خیابان استقلال ترکیه است، تراکم جمعیت در این خیابان قابل ملاحظه است، ولی با کمی دقت متوجه می‌شوید حضور این جمعیت به دلیل ماهیت تجاری فضاست و به محض اینکه این فضا بخواهد به عرصه عمومی تبدیل شود پلیس دروازه‌های آن را می‌بندد و اجاره حضور هیچ کس را در این فضا نمی‌دهد. با از بین رفتن منفعت بخش خصوصی که ناشی از عدم حضور مردم در فضاست، بخش خصوصی هم با بخش دولتی وارد مذاکره می‌شود و هم با سازمان‌های مردم‌نهاد، و از آنها قول می‌گیرد که مانع کسب و کارش نشوند. به این دلیل است که عرصه عمومی محل توافق نهاد خصوصی، نهاد دولتی و نهاد مردمی است و ماهیت میانجی دارد.

### • دلیل عدم موفقیت برخی از فضاهای شهری ایجاد شده در شهرهای بزرگی مثل تهران را چه می‌دانید؟

دلیل عدم موفقیت برخی از فضاهای شهری این است که این فضاها را در یک اجماع عمومی بدست نیاورده‌ایم. این فضا خلق‌الساعه است و به همین دلیل است که من از واژه انتزاعی استفاده می‌کنم؛ زیرا از دل یک فرایند بیرون نیامده است. تمام فضاهای مدرنیستی با وجود زیبایی‌شان فضاهای انتزاعی هستند؛ یعنی از جامعه، زمینه و بافت فرهنگی منتزع هستند و فضاهایی آبستره و تجریدی محسوب

می‌شوند. دویی یک شهر سورئالیستی و تا حدی بسیار شبیه به دیزنی‌لند است. در این شهر زیر تابش پنجاه درجه آفتاب، جایی هست که می‌توانید اسکی کنید! فضا انتزاعی است، جذابیتی سورئالیستی دارد، در کوتاه‌مدت جذاب و جالب است؛ ولی همیشه نمی‌توان در فضای سورئال زندگی کرد. گردشگرانی که به آنجا می‌روند معمولاً زندگی عادی خود را در جای دیگری دارند و گاه‌گاهی برای تفریح به آنجا می‌روند. این هم نوعی توافق است، ولی فضای سورئال هیچگاه برای زندگی واقعی مناسب نیست. به عنوان جمع بندی می‌توان گفت نکته‌ای که حایز اهمیت است آن است که باید تمامی زیربخش‌های بازآفرینی در کنار یکدیگر در نظر گرفته شود. نمی‌توان گفت که فقط بازآفرینی فرهنگ مبنا انجام می‌دهیم، یا بازآفرینی اقتصاد مبنا یا ... عمده کردن هر یک از این‌ها، نفی و یا کم‌رنگ کردن دیگری است. در حالی که در شهر با همه این ابعاد سروکار داریم. یک دانش تاریخی سرزمینی وجود دارد که بدون اینکه بخواهیم همراه ما هست. این دانش تاریخی سرزمین در یک بستر زیست اقلیمی شکل گرفته است که تهران را از قم و قم را از بندر عباس جدا می‌کند. به بیان دیگر دانش تاریخی امر واحدی است، ولی در بسترهای گوناگون به شکل‌های متفاوت متبلور شده است. امر مهم دیگر دانش فنی زمانه است که در هر دوره‌ای ما را مسلح به نظریه‌ها و فناوری‌های جدید می‌کند. اگر این سه موضوع، یعنی دانش تاریخی سرزمین، طبیعت و اقلیم و دانش فنی زمانه، با هم در نظر گرفته شود، آنگاه محصولی که بدست می‌آید به اثر تبدیل می‌شود. بنابراین به جای "یکسان‌سازی" با "تفاوت‌ها" مواجه خواهیم بود. مواجهه با تفاوت‌ها به معنی حضور آدمیان در آن است، آدمیانی که به واسطه وجود دانش تاریخی، حضور دارند. هر فضایی که با در نظر گرفتن این سه موضوع خلق شود، در مقابل فضای انتزاعی، یک فضای اجتماعی خواهد بود. در نظر گرفتن این سه موضوع سبب شکل‌گیری عرصه عمومی خواهد بود؛ در غیر اینصورت با فضای انتزاعی مواجه خواهیم بود که ممکن است در آن ایدئولوژی چه از نوع سیاسی و چه از نوع مذهبی یا اقتصادی قدرت بگیرد. در اینصورت با موجودی مواجه خواهیم بود که آن را نمی‌شناسیم.